

## The Primacy of the People and the Posteriority of the State in *Hikmat-e Muta'aliya* and 'Irfān

**Bahram Dalir**

Assistant Professor, Mysticism Department, Institute of Islamic Culture and Thought; and member of the Political Studies Association of the Seminary, Qom, Iran. [br.dalir@gmail.com](mailto:br.dalir@gmail.com)

### Abstract

This study, adopting a philosophical and mystical approach and employing an explanatory and semantic analysis method, addresses the question: Is the sovereignty of the people a conventional construct (*i'tibārī*) or a real phenomenon (*ḥaqīqī*)? From the perspective of *Hikmat-e Muta'aliya* (Transcendent Philosophy) and 'irfān (Islamic mysticism), it appears that the sovereignty of the people is a real phenomenon, not merely a construct. The primacy of the people over the state aligns with all types of precedence and succession—priority and posteriority—as discussed in *Hikmat-e Muta'aliya*. Likewise, in 'irfān, the human being holds an exalted status and precedes all conventional collectives. Therefore, the people—being individual human beings—are anterior to the state, which is posterior. The formation and survival of the state depend on the people, rendering the latter ontologically prior. The types of precedence discussed in logic and philosophy include: precedence by nature (*bi'l-ṭabʿ*), by nobility (*bi'l-sharaf*), by time (*bi'l-zamān*), by essence (*bi'l-dhāt*), by causality (*bi'l-illiyā*), and by degree or rank (*bi'l-martaba*). In analyzing the relationship between people and the state according to each type, the people are prior, and the state is posterior. From the mystical perspective, too, the people are prior and served (*makhdūm*), while the state is posterior and in service (*khādīm*). In 'irfān, the human being is the sovereign of the order of creation. This sovereignty is derived from the Qur'ān, reasoned demonstration (*burhān*), and 'irfān. Based on both theoretical and practical 'irfān, the people are sovereign.

**Keywords:** People, Sovereignty, State, *Hikmat-e Muta'aliya*, 'Irfān, Primacy of the People, Posteriority of the State.

---

Received: 2024-06-17 ; Received in revised form: 2024-07-22 ; Accepted: 2024-09-05 ; Published online: 2024-12-23

<https://doi.org/10.22034/sm.2023.2007763.2110>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## مردم پیشینی و دولت پسینی در حکمت متعالیه و عرفان

بهرام دلیر

استادیار، گروه عرفان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.  
br.dalir@gmail.com

### چکیده

پژوهش حاضر با رویکرد فلسفی و عرفانی و با روش تحقیق تبیینی و معناکاو، به این سوال پرداخته که آیا سالار بودن مردم یک امر اعتباری است؟ و یا یک امر حقیقی است؟ به نظر می‌رسد که با رویکرد حکمت متعالیه و عرفان، سالار بودن مردم یک حقیقت و اعتباری نیست. تقدم مردم بر دولت همسو با تمام اقسام ملاک و معیار تقدم و تأخر، سبق و لحوق در حکمت متعالیه است؛ همچنین همسو با عرفان است، انسان در عرفان مقام والایی دارد و مقدم بر هر جمع اعتباری است. لذا، مردم که آحاد انسانی است، نسبت به دولت یک امر پیشینی بوده و دولت یک امر پسینی است. تأسیس دولت و بقای آن به مردم بوده و مردم از این حیث مقدم بر دولت است. اقسام و انواع تقدم‌هایی که در منطق و حکمت مورد بحث قرار می‌گیرند، عبارتند از: تقدم بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالذات، بالعلیه، بالمرتبه و یا رتبه. اگر با هر یک از اقسام تقدم‌ها دولت و مردم مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، مردم پیشین بوده و دولت پسین است. با رویکرد عرفانی نیز مردم پیشین و مخدوم‌اند و دولت پسین و خادم مردم است در عرفان، انسان سالار نظام آفرینش است. سالاری انسان مستفاد از قرآن، برهان و عرفان است. با رویکرد عرفان نظری و عرفان عملی مردم سالارند.

واژه‌های کلیدی: مردم، سالار، دولت، حکمت متعالیه، عرفان، مردم پیشینی و دولت پسینی.

استاد به این مقاله: دلیر، بهرام (۱۴۰۴). مردم پیشینی و دولت پسینی در حکمت متعالیه و عرفان. *سیاست متعالیه*، ۱۲(۴): ص ۶۹-۸۶.

<https://doi.org/10.22034/sm.2023.2007763.2110>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



## ۱. مقدمه

ادعاهای سیاسی توسط دولت‌مردان و صاحبان قدرت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران همچون سازندگی، مردم‌سالاری دینی، عدالت، اعتدال، وفاق ملی و... معمولاً مستند و مستدل نبوده و نیستند. به این معنا که ادعاها غالباً فاقد پشتیبانی‌های قرآنی، روایی، فلسفی، برهانی، منطقی و عرفانی بوده و بیشتر گفتاری هستند تا برهانی؛ یعنی مدعیان، دلایلی بر ادعای خود ارائه نمی‌کنند. در این مقاله تلاش شده است که مردم‌سالاری دینی و مخدومی و تقدیمی مردم نسبت به دولت طبق معیارهای سبق و لحوق، برهانی شده و با رویکرد عرفانی نیز بدان پرداخته شود. پس بایسته و شایسته است که نظام سیاسی، مردم را جدی بگیرد؛ زیرا مشروعیت یک نظام سیاسی به مردم است. به‌خصوص در نظام سیاسی دموکراسی و مردم‌سالاری دینی، روشن است که نظام سیاسی، مردم‌محور است و علت محدثه و مبقیه نظام سیاسی مردم‌اند. کما اینکه قدرت دولت نیز به پشتوانه‌های مردمی است. شاید برخی، موضوع مقاله را یک امر بدیهی تلقی کنند و نیاز ندانند که بدان پرداخته شود؛ ولی باید رفتار صاحبان قدرت سیاسی در نظام‌های سیاسی را مورد مطالعه قرار داد. به نظر می‌رسد که رفتار صاحبان قدرت سیاسی و حکمرانان، امر بدیهی بودن موضوع مقاله را به چالش بکشاند. رفتارهای طلبکارانه، خدمت‌به‌همراه‌مت، تحقیر مردم، پاسخگو نبودن دولت‌ها به مردم، نشنیدن صدای مردم و... همگی دال‌هایی هستند که اهمیت پرداختن به موضوع مقاله را دوچندان می‌کنند. یا ممکن است برخی طرح مردم‌سالاری را در راستای موضوع مقاله ندانند؛ ولی باید توجه کرد که یکی از معیارهای سبق و لحوق را می‌توان سالار و غیرسالار دانست که وقتی سالاری مردم تکوینی شد، مردم سابق بر دولت و سالار بر دولت خواهد شد.

با رویکرد عرفان و حکمت متعالیه، مردم مخدوم و دولت، خادم مردم است. در حکمت متعالیه و یا در عرفان، بحثی از عنوان مقاله نشده است؛ اما در حکمت، بحثی با عنوان انواع و اقسام تقدّم و تأخّر و معیار و ملاک سبق و لحوق وجود دارد که می‌تواند در این پرسش که، «آیا دولت مقدم بر مردم است و یا مردم مقدم بر دولت است؟» به‌کار آید. با توجه به انواع و اقسام تقدّم و تأخّری که در حکمت متعالیه و در کتاب‌های منطقی آمده است، می‌توانیم با طرح سؤالی که آیا دولت مقدم بر مردم است و یا مردم تقدم بر دولت دارند؟ دولت و مردم را با هرکدام از انواع تقدم و تأخر، مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم. تقدم از آن مردم است. فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مؤید این ادعا است. اصل ۹ تا اصل ۴۲ به‌تفصیل، حقوق ملت را برشمرده که از مجموع آن سالاری مردم را می‌توان اصطیاد نمود. در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مربوط به حقوق ملت است، موارد زیر آمده است:

حق برابری همه مردم در برابر قانون، شامل صاحبان قدرت نیز است که همه مردم، یعنی همه مردم که تخصیص بردار نیست. حق برخورداری همه مردم از حقوق مساوی، بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها. انسان با قطع نظر از هر گرایشی، بایستی برخوردار باشد و حمایت یکسان قانون از زن و مرد و برخورداری هر دو آنها از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی. حق برخورداری مردم از امنیت و مصونیت از جهت حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل. حق مصونیت از تجسس. حق برخورداری از امنیت و مصونیت قضایی، برائت، منع شکنجه، منع هتک حیثیت و تعرض. حق آزادی بیان، قلم و مطبوعات در حدود مقرر در اسلام. انسان، آزاد آفریده شده است؛ محدودیت آزادی انسان برخلاف نظام تکوین است. حق برخورداری از آزادی‌های گروهی، مانند تشکیل احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی و راهپیمایی‌ها؛ و هیچ‌کدام اینها دولتی نیستند. حق آزادی‌های فکری و عقیدتی و منع تفتیش عقاید. حق آزادی کار و شغل. حق برخورداری از تأمین اجتماعی. حق برخورداری رایگان از وسایل آموزش و پرورش. حق برخورداری از مسکن متناسب با نیاز. حق انتخاب محل اقامت. حق دادخواهی و رجوع به دادگاه‌های صالح و حق در دسترس داشتن اینگونه دادگاه‌ها. حق انتخاب وکیل و حق فراهم شدن امکانات تعیین وکیل در صورت عدم توانایی فرد برای انتخاب وکیل و ... .

هر انسانی دارای حقوق طبیعی و خدادادی است. حقوقی که در قانون اساسی آمده، با عرفان و فلسفه نیز همسو است. «کیست مولا آنکه آزاد کند»؛ کرامت انسان اقتضاء می‌کند که از حقوق تکوینی و تشریحی خود محروم نشود. کرامت انسانی یک امر قرآنی، عرفانی و فلسفی بوده و حقوق یادشده در قانون اساسی در راستای کرامت انسانی است. حال، تقدم از آن کدام است؟ دولت یا مردم؟ ملاصدار تقدم یک شیء از دو شیء را بر دیگری، بر دو قسم دانسته است: یکی برحسب کمیت شیء که یا دارای مقدار متصل است و یا دارای عدد منفصل، که هرکدام بیشتر باشد، بر طرف دیگر مقدم می‌شود. انواع تقدم زمانی، مکانی و رتبی را نیز می‌توان در نظر گرفت. دیگری برحسب وجود، که به وجود مقدم و متأخر معنا می‌یابند؛ که بنا بر وجود، سبق علی، طبیعی و ذاتی را خواهیم داشت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۰۲ق: ص ۳۰۲). مقاله حاضر درصدد بررسی این موضوع است که ملاک تقدم و تأخر را چه کمیت در نظر بگیریم، چه وجود و یا هر ملاک و معیار دیگری، مردم بر دولت مقدم است.

در شکل‌گیری حکومت و حاکمیت، وجود سرزمین، مردم و دولت، امری ضروری است. باید توجه داشت که دولت‌ها را مردم شکل می‌دهند، مردم قبل از شکل‌گیری دولت بودند و هستند و با اراده و اختیار خود دولت را شکل می‌دهند. مردم، دارای وجود حقیقی‌اند و دولت، دارای وجود اعتباری است. مردم، دولت

را اعتبار می‌کنند، به رسمیت می‌شناسند و مشروعیت می‌بخشند و اگر مردم، دولت را به رسمیت نشناسند؛ مشروعیت آن به چالش کشیده می‌شود. مردم که انسان‌ها هستند، در مکاتب فلاسفه مسلمان، جایگاه خاص و رفیعی دارند. فلاسفه مشاء که کمالات انسان را در قالب فضیلت و اجناس و انواع فضایل دنبال می‌کنند، معتقدند نفس آدمی با اتّصاف به آنها به کمالات استعدادی خود می‌رسد. نزد آنان چهار جنس اصلی و اساسی فضیلت عبارتند از: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. عدالت نیز نتیجه تهذیب عقل عملی در حوزه فردی و اجتماعی است؛ تا آنچه در حوزه حکمت عملی رخ می‌دهد، بر مقتضای مصالح و منافع همه افراد جامعه باشد و نتیجه آن، ابتدا جلوگیری از ظلم و ستم به هم‌نوعان و انحراف جامعه از مسیر اعتدال شود و در ادامه، با ایجاد اعتدال بر قوای نفس و جامعه، مسیر تحصیل کمالات نظری و عملی و تخلّق به فضایل عالی فراهم گردد (یوسفی‌راد، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۱۹۲).

در حکمت اشراق، علم النفس اشراقی مسئله غربت نفس در این دنیاست؛ در اندیشه شیخ اشراق این باور است که نفس انسان جایگاهی رفیع دارد و مادامی که در این دنیا است، در غربت به سر می‌برد؛ از این رو، لازم است در سیر و سلوک باشد، تا پیوستن به عالم نوری و رسیدن به مقام فنا برایش فراهم شود. در این صورت، این امکان برای او فراهم می‌شود تا از مقام جبرئیل که منبع الهام و وحی است، بالاتر رود و همنشینی او با عقول بالاتر، تا همنشینی با خدا فراهم شود (یوسفی‌راد، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۱۹۴). انسان شیخ اشراق، انسان فلسفی و عرفانی است و نظام نوری وی و رویکرد معرفت‌شناسی مکتب اشراق، سرشار از ذوق و برخورداری از ادبیات عرفانی است. انسان مکتب شیخ اشراق، دارای شاخصه‌های انسان مکتب شیخ اشراق است. هرچه کمالات مردم اوج بگیرد؛ انتخابشان نیز کمال‌خواهی و فضیلت‌خواهی خواهد بود و دولتی را شکل خواهند داد که دولت کمال‌یافته باشد. وقتی که شکل‌گیری دولت به دست مردم باشد؛ پس دولت، امر پسینی و مردم پیشینی خواهند بود. انسان مکتب متعالیه، برون‌داد عرفان و حکمت متعالیه است؛ که انسان عاقل و عاشق است و از انسان هیولانی و حسی، توهمی، تخیلی و تا عقلانی. انسان‌های مطلوب حکمت متعالیه انسان‌های عشاقتند. همه شاخصه‌ها و اوصاف انسانی حکمت متعالیه، قبل از شکل‌گیری دولت بوده و دولتی‌ها با رویکرد مردم‌سالاری، مولود انتخاب مردمان و امر پسینی هستند. به هر حال، مردم در مکاتب سه‌گانه فلسفی از نظر وجودی، امر پیشینی بوده و دولت و شکل‌گیری حاکمیت، امر پسینی است. در عرفان، انسان بزرگ‌ترین صنع الهی است. صورت آدمی، نهاد و بافت و تاروپود انسان، صنع حضرت حق است. انسان باماهو انسان موجود اشرف نظام آفرینش است و ملت به جز تک‌تک انسان‌ها نیست. وقتی این انسان‌ها در کنار هم، یک ملت را شکل می‌دهند، نه تنها اشرفیت کاسته نمی‌شود؛ بلکه فزونی نیز می‌یابد؛ زیرا اطاعت جمعی، اطاعت حضرت

حق که بسیار مهم است را دوچندان می‌کند: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۲۰۸). دست خدا و یاری حضرت حق از آن مردم است و ملت، سالاری خود را از حضرت حق دریافت کرده است؛ یعنی سالار آفریده شده است.

## ۲. مردم‌سالاری

مردم دولت را شکل می‌دهند، دولت را تغییر می‌دهند و قدرت را جابه‌جا می‌کنند. افلاطون در کتاب «جمهور» و ارسطو در کتاب «سیاست»، به مردم‌سالاری پرداخته‌اند. از مردم و ملت، برداشت‌های متعددی شده است که سه برداشت را یادآور می‌شویم؛ برداشت سیاسی، برداشت فرهنگی و سومی، جامعی از سیاسی و فرهنگی است. ملت در برداشت سیاسی، مجموعه کسانی هستند که در درون نظم سیاسی والاتر از قوم و قبیله زندگی می‌کنند. در نتیجه، وجود چنین نظمی مصلحت مشترکی در بین آنها پدید می‌آورد و احساس وظیفه و وفاداری مشترکی نسبت به آن نظم شکل می‌دهد. در برداشت دوم که فرهنگی است، برخی نویسندگان آلمانی مثل توفالیس و فیخته عوامل فرهنگی و زبان را عامل اصلی تشکیل‌دهنده ملت می‌دانستند. به نظر آنها بشریت به حکم طبیعت، میان ملت‌ها تقسیم شده است و نه به حکم وجود ملت‌ها. ویژگی مهم هویت ملی، زبان است که دربرگیرنده سنت‌ها، نمادها، افسانه‌ها و تاریخ و فرهنگ مشترک هر قوم است. برداشت سوم، برداشت جامع‌تری است که از حد دو نظریه سیاسی و فرهنگی بالا فراتر می‌رود و در عین حال، ویژگی آن دورا هم حفظ می‌کند. بر طبق برداشت سوم، ویژگی ملت را نباید در هویت قومی و فرهنگی یافت. برای تکوین هویت قومی، ویژگی‌های فرهنگی لازم است. وجود چندین قومیت در درون یک دولت، نباید مانع تشکیل هویت ملی شود (علی بابایی، ۱۳۸۲: ص ۵۵۱-۵۵۲). به نظر می‌رسد که ملت در یک نظم سیاسی و در درون سیستم سیاسی معنی می‌شود؛ و لکن، مردم، بار معنای سیاسی ملت را ندارد. در این مقاله، مردم را امر وجودی می‌دانیم که از تک‌تک انسان‌ها شکل می‌گیرد. مردم از نظر وجودی نسبت به دولت و نظام سیاسی، یک امر پیشینی است که نیازهای مدنی، آنان را در کنار هم قرار می‌دهد و به‌خاطر اصالت نقصانی که دارند در کنار هم قرار می‌گیرند. یعنی هرکدام به‌تنهایی از پس نیازهایی که دارند برنمی‌آیند و در کنار هم، مجموعه نیازهای انسانی را تحصیل می‌کنند. پس مراد از مردم در این مقاله، قبل از شکل‌گیری نظام سیاسی است. چون نظام سیاسی به اراده و انتخاب مردم شکل می‌گیرد.

سالار را در لغت چنین معنا کرده‌اند: سپهسالار، سپهبد، مهتر چند کس، نقیب، آنکه دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، صاحب‌اختیار، خداوند، حاکم، والی، کشاورزی که وابسته به صحرا است. و نیز به معنای

سالخورده، پیر، شیخ، کهن، کهنه (معین، ۱۳۸۸: ص ۴۷۰). سالار به صفات ممتاز و برجسته در نوع خود؛ با این کار نشان دادی خیلی سالاری، ماشینش خیلی سالار بود. آنکه ریاست گروهی را برعهده دارد، بزرگ؛ مهتر؛ سرکرده و سالار این جماعت و... (انوری، ۱۳۸۱: ج ۵، ص ۳۹۹۱) و معانی دیگر که لغت‌شناسان گفته‌اند. اما مراد از سالار در مقاله حاضر، همان معنای تقدم و پیشینی و بزرگی است؛ به خصوص وقتی که مردم را علت محدثه و مبقیه دولت و نظام سیاسی بدانیم و دولت را یک امر پسینی و معلول مردم تفسیر کنیم. جالب اینکه در کتاب‌های لغت، صاحبان قدرت مثل شاهان و رهبران را سالار دانسته‌اند؛ اما ملت و مردم که این قدرت را به صاحبان قدرت واگذار کرده‌اند به سالاری، توصیف و معنا نشده‌اند. در این مقاله بر این باوریم که مردم برای سالاری، سزاوارتر از دولت هستند؛ زیرا مردم، سالار آفریده شده‌اند. حتی از نظر سیاسی نیز، به خصوص در جوامع دموکراسی که صاحبان قدرت با آرای ملت به قدرت می‌رسند؛ سالاری از آن صاحبان آراء است که با آرای خود یکی را به قدرت می‌رسانند و به نوعی ملت، موکل و صاحب قدرت سیاسی، وکیل ملت است. روشن است که موکل، مقدم بر وکیل است. از نظر منطقی و فلسفی، تقدم و پیشینی بودن مردم بر دولت، تقدم بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالذات، بالعلیه، بالمرتب و یا بالرتبه می‌باشد؛ به خصوص که مردم، وجود پیشینی بر دولت دارند.

حکمت متعالیه، تکامل یافته فلسفه مشاء، اشراق و یمانی است؛ که توانسته بین برهان، عرفان و قرآن جمع بزند و بر این امر تأکید کند که عرفان، برهان و قرآن از هم جدایی ندارند. اگر ریشه مابه‌الامتیاز حکمت متعالیه را با سایر مکاتب فلسفی دنبال کنیم؛ به طور قطع به اصالت وجود خواهیم رسید و نیز تأثیری که عرفان نظری محیی‌الدین بر این مکتب گذاشته است. همانطور که بعضی از خوانش‌ها از حکمت متعالیه فصل ممیز حکمت متعالیه از سایر نظام‌های فلسفی مشائی و اشراقی را، طرح مسئله «اصالت وجود و اعتبار ماهیت» دانسته‌اند، کماینکه همه ویژگی‌های انسان، ناشی از نفس ناطقه او است که فصل ممیز آدمی از دیگر حیوانات است؛ عبودیت، تمام ویژگی‌های حکمت متعالیه را ناشی از طرح اصالت وجود و اعتبار ماهیت و به‌کارگیری آن در ابواب گوناگون فلسفه، می‌داند؛ وی مسئله اصالت وجود را شاه‌کلیدی دانسته که موفقیت صدرالمتألهین با آن بوده است (عبودیت، ۱۳۸۹: ص ۱۸). حکمت متعالیه، انسان را سالار تکوینی می‌داند. در نظر علامه جوادی‌آملی، مردم، سالار خلق شده‌اند و سالاری انسان از ویژگی‌های آفرینش او است؛ یعنی سالاری مردم، یک امر اعتباری و اعطایی دولت نیست.

«عزت، سرمایه اکتسابی مؤمن نیست که چوب حراج بر آن بزند؛ بلکه امانت و ویژه الهی به دست وی است. اختیار چنین امانتی به دست خدا است و تصرفات مؤمن نباید فراتر از تصرفات امانت‌داری پارسا باشد:

«إن الله فوّض إلى المؤمن أمره كله و لم يفوّض إليه أن يكون ذليلاً. أما تسمع الله عزّوجلّ يقول: و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين. فالمؤمن يكون عزيزاً و لا يكون ذليلاً». بنابراین، مردم‌سالاری و دموکراسی در نظام سیاسی اسلام، زمانی قابل قبول است که بر محور دین و در چارچوب شرع باشد و با حفظ چنین شرطی، آرای مردم برای حاکمان، تعهّد شرعی می‌آورد. از این رو، نقض کردن و زیرپا گذاشتن آن، حرام شرعی است؛ نه اینکه یک قرارداد عرفی محض باشد و تخلف از آن یک کار غیراخلاقی به‌شمار آید» (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ص ۴۹). عزت مردم و سالاری آنان یک امر اعتباری نیست؛ احترام و حفظ و حراست از آرای مردم، دارای الزام شرعی است. وی قانون نظام جمهوری اسلامی ایران را که بر پایه کتاب و سنت اسلامی است، مردم‌سالاری دینی می‌داند (جوادی‌آملی، ۱۳۹۵: ج ۴۰، ص ۳۵۸). به هر حال، اگر مردم سالارند؛ بر دولت و حکومت سبقت دارند.

## ۲-۱. پیشین بالطبع

تقدم بالطبع در مقابل بالوضع است. مردم، نسبت به دولت تقدّم بالطبع دارند؛ یعنی بالطبع، مردم بر دولت مقدّم و امر پیشینی‌اند. در فرهنگ و اصطلاحات ملاصدرا، تقدّم بالطبع با مثال‌های به تقدم عدد ۱ بر عدد ۲، تقدّم هیولی بر صورت و تقدّم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان، بیان شده است. ملاصدرا به‌طور کلی، انواع تقدّم‌ها را دوگونه می‌داند: یکی آنکه ترتیب در آن بالطبع باشد؛ اگرچه ذاتاً بالطبع نباشد و دیگر، تقدّمی که ترتیب در آن به اعتبار وضع باشد؛ که در اموری جاری است که دارای حیز و مکانند، مانند تقدم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان. تقدّم بالمرتبه، از نوع اول است که ترتیب در آن بالطبع است. مانند تقدّم صف اول نماز جماعت. اگر محراب مبدأ فرض شود و در تقدم بالمرتبه روا باشد که جریان معکوس شود، متقدّم، متأخر شود و بالعکس. خلاصه کلام، تقدّم بالطبع مانند تقدّم واحد بر اثنین و خطوط بر مثلث است (سجادی، ۱۳۷۹: ص ۱۵۵). واحد اگر نباشد، عدد دو شکل نمی‌گیرد، چون عدد دو، تکرار دوتا یک است. حال، به‌طور طبیعی اگر مردم و ملتی وجود نداشته باشد، آیا دولتی شکل می‌گیرد؟ مسلماً پاسخ منفی است و تا مردمی نباشند وجود دولت، سالبه به سلب محمول خواهد بود. البته با رویکرد مردم‌سالاری و نه حکومت دیکتاتوری. به نظر می‌رسد که هر حکومتی بخواهد شکل بگیرد، حتی حکومت دیکتاتور، می‌بایستی حتماً دارای سرزمین، مردم و دولت بوده باشد و نیز شکل‌گیری دولت، وابسته به وجود مردم است؛ که اگر مردمی نباشند، بحث از دولت، بحث بیهوده‌ای خواهد بود. طبق تقدّم و تأخر بالطبع، مردم جلوتر از دولت‌اند و سالاری، از آن علت است و مردم، علت وجود دولت هستند. به‌طور طبیعی، مردمان قبل از حکمرانان، دارای

هستی‌اند و وقتی به ضرورت وجود دولت اذعان کنند، آن را تأسیس می‌کنند.

## ۲-۲. پیشین بالشرف

تقدّم بالشرف، مانند تقدّم دانا بر نادان و توانا بر ناتوان و پارسا بر ناپارسا و فاضل بر مفضول است؛ که در تقدّم عالم بر جاهل خدای سبحان فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر، ۹)؛ «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟». به‌طور قطع، دانا تقدّم بالشرف بر نادان دارد. امر حقیقی، شرافت بر امر اعتباری دارد و مردم، یک حقیقت است. در طول تاریخ، چقدر دولت‌ها آمدند و رفتند و در زمان معاصر، چندین دولت عربی فروپاشید؛ اما مردمان ماندند و دولت دیگری را رقم زدند. پس، امر ماندگار به امر غیرماندگار، تقدّم بالشرف دارد. به‌خصوص با این پیش‌فرض که مردم، علت شکل‌گیری دولت هستند و شرافت علت بر معلوم، از بدیهیات است. در جوامع پیشرفته، مردم، هم علت شکل‌گیری دولت هستند و هم علت ماندگاری دولت؛ کسانی که در پی کسب قدرت سیاسی هستند، ابراز نیاز به آرای مردم می‌کنند. دولت، محصول قرارداد است، اما مردم، دارای واقعیت و اشرف نظام آفرینش‌اند. شهید مطهری می‌نویسد: «از انحاء دیگر تقدّم، «تقدّم بالشرف» است. در اینجا قهراً مسئله «خیر و شر» مطرح می‌شود: آیا قوه خیر است یا فعلیت؟ این امری است تقریباً در حد وضوح که فعلیت خیر، از قوه است و هیچ خیریتی در قوه نیست. قوه، اگر خیریتی داشته باشد، به تبع فعلیت خودش است، نه اینکه بذاته خیریت داشته باشد. بلکه همان‌طور که در باب خیر و شر اثبات شده است، شریّت‌ها همیشه از قوه‌ها پیدا می‌شود. اگر در عالم، فقط فعلیت محض می‌بود و هیچ قوه‌ای نمی‌بود، شری در عالم وجود نداشت» (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۱۱، ص ۲۲۱).

حال آیا دولت، بالقوه است یا ملت؟ به‌طور قطع، قبل از اینکه دولتی شکل بگیرد، مردم بالفعل بودند و دولت بالقوه بوده است؛ پس وجود بالفعل، تقدّم بالشرف بر وجود بالقوه دارد و سالاری از آن بالفعل است. مردم با رویکرد انسان‌شناسی، که خلیفه حضرت حق هستند، شرافت تکوینی بر همه امور دارند. انسان‌شناسی، راه شناخت خداوند است و علوم انسان‌شناسی و خداشناسی، همسوی یکدیگر بوده و به‌نوعی دارای وحدت‌اند. علامه جوادی می‌نویسد: «کرامت انسان، مرهون خلافت او است؛ زیرا جانشین موجود کریم از کرامت برخوردار است و چنین کرامتی که از ناحیه خلافت الهی باشد، بهره غیرانسان نیست. لذا، تعبیری که درباره انسان شده، درباره هیچ موجود دیگر نشده است و آن تعبیر ممتاز، همین حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است؛ زیرا شناخت جان آدمی از آن جهت که خلیفه خدا است و این خلافت نیز تکوینی است، و نه قراردادی، حتماً منتهی به شناخت خدا خواهد شد و اگر به شناخت خداوند منتهی

نشد، معلوم می‌شود که انسان به‌خوبی شناخته نشد. اما موجودهای دیگر، شناخت آنها از جهت امکان ماهوی یا امکان فقری و نیز از لحاظ حدوث، حرکت، نظم و مانند آن، موجب معرفت وجود خدا یا شناخت وصفی از اوصاف کمالی خدا است» (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸: ص ۲۴). در عرفان، شناخت سیاست مبتنی بر علم‌النفوس است و حتی علم‌النفوس با هستی‌شناسی نیز به‌هم تنیده‌اند.

خاستگاه سیاست در اندیشه اخوان‌الصفاء نیز مبتنی بر علم به نفس انسان است. طبق دیدگاه آنان، نفس، سائنس (سیاست‌گر) و جسد، مسوس (سیاست‌شونده) است. بنابراین، سیاست و تدبیر، اساساً از امور مربوط به نفس است (ولایتی، ۱۳۸۹: ص ۱۵۴). امام علی (ع) نیز در حدیثی که موضوع رساله آئین مملکت‌داری شده است، بر آن است که «آن‌کس که خویش را بر مردم امام قرار می‌دهد، ابتدا باید تعلیم نفس خویش کند، پیش از تعلیم دیگران» (فدایی مهربانی، ۱۳۹۳: ص ۱۸۵). حکمای اسلامی، همین روش را در سیاست نیز به‌کار بسته‌اند و سیاست نفس را مقدمه‌ای برای سیاست مدینه در نظر آورده‌اند. مثل حسن بن ابراهیم سلماسی که در «السیاسة الخاصة و العامة»، سیاست را به دو نوع تقسیم کرده است: «اول، سیاست خاص، و دوم، سیاست عام است. اما سیاست خاص، آن است که تدبیر نفس خود کند بر قانون شرعی و عقلی و سیاست عام، آن است که تدبیر خانه و فرزند و اهل خود، راست بداند و چون در آن کامل باشد، به مرتبه خود سیاست شهری و خلقی بداند کردن، و میان آن شهر راست بتواند داشتن» (فدایی مهربانی، ۱۳۹۳: ص ۱۸۵). مردم در ذیل علوم انسان‌شناختی قرار دارند؛ ولی دولت در ذیل علوم سیاسی است. شرافت علوم به یکدیگر به موضوعاتشان است و موضوع علوم انسان‌شناختی بر علوم سیاسی برتری دارد. پس مردم نسبت به دولت، پیشینی و دولت، پسینی است.

### ۲-۳. پیشین بالزمان

در عرفان، زمان امر وجودی است و لذا، زمان در جهان واپسین از جمله شاهدان است. اینکه در گزاره‌های دینی به نماز اول وقت تأکید شده است به این علت است که زمان، امر وجودی است و ملاک در تقدّم و تأخّر بالزمان، خود زمان است. ملاصدرا برای تقدّم بالزمان، به تقدّم امروز بر فردا، مثال می‌زند (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ص ۱۵۷). فارغ از اشکال و جواب‌ها و مباحث فلسفی و عرفانی، زمان وجود مردم مقدم بر زمان وجود دولت است و مردم بنابر ملاک تقدّم زمانی، مقدم بر دولت است. چه‌بسا در برهه‌ای از زمان در سرزمینی مردم بودند و لکن دولت شکل نگرفته بود. شهید مطهری در تقدّم بالزمان می‌نویسد: «تقدم زمانی داریم؛ مثل تقدم عدم هر حادثی بر وجودش و تقدم اثباتی که همزمان با عدم قبلی او هستند بر وجود این شیء. مثلاً ما که در قرن

چهاردهم متولد شده و به وجود آمده‌ایم، متأخریم از مردمی که در قرن سیزدهم موجود بودند. در قرن سیزدهم ما معدوم بودیم. خصوصیت این نوع قبلیت که «تقدم زمانی» نامیده می‌شود، این است که قبل و بعد با یکدیگر امتناع اجتماع دارند، محال است که قبل بما آنه قبل با بعد بما آنه بعد، اجتماع در وجود داشته باشد» (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۱۲، ص ۵۰). دولت و مردم هر دو حادث‌اند؛ اما دولت حدوشش با رویکرد مردم‌سالاری به اراده مردم است و مردم، موجب حدوث دولت می‌شوند؛ مردم، حادث به خلق الله است و زمانی که مردم بود چه بسا از دولت خبری نبود.

#### ۲-۴. پیشین بالذات

هر علت تامی، تقدّم بالذات یا تقدم بالعلیه بر معلول دارد، مثل تقدّم علت تامه بر معلول خودش که تقدّم بالذات است. حال، چون مردم ذاتاً جلوتر از دولت است، به خصوص با این پیش فرض که مردم را علت شکل‌گیری دولت بدانیم، مردم تقدم بالذات نسبت به دولت خواهند شد. ملاصدار در شواهد می‌نویسد که هرگز متقدمی، متقدم و نیز متأخری، متأخر نمی‌شود؛ مگر به حق. تقدّم زمانی و تأخر زمانی هم به وجود حقیقی است، تقدّم ذاتی و حقیقی از آن حضرت حق است و ما سوی‌الله در طول این تقدّم و تأخر از مقوله تشکیک قرار می‌گیرد. بنابر اصیل بودن وجود، تقدّم و تأخر در هستی، ذاتی و حقیقی است؛ ولی تقدّم و تأخر در ماهیات، تقدّم و تأخر عَرَضی و اعتباری است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۵). دولت و مردم را چه امر وجودی بدانیم و چه امر ماهیتی و تقدّم و تأخر را به هریک از انواع و اقسامش بگیریم، به هر فرضی، مردم بر دولت تقدّم دارد. تقدم بالذات مردم بر دولت، جای تردید ندارد. متقدم بر متأخر، پیشین و سالار است.

#### ۲-۵. پیشین بالعلیه

تقدّم بالعلیه، مثل تقدّم حرکت ید بر حرکت مفتاح. شهید مطهری در رابطه با اینکه آیا فعلیت، علت قوه است یا قوه علت فعلیت؟ به بحثی که فلاسفه در باب علت و معلول و نیز در باب ماده و صورت مطرح می‌کنند، اشاره می‌کند؛ فلاسفه در آنجا می‌گویند: «صورت برای ماده «شریکه العلة» است؛ یعنی هر صورتی برای ماده خود به منزله «جزء علت» است. پس نسبت میان صورت و ماده، به وجهی نسبت میان علت و معلول است. هر قوه‌ای همیشه در پناه يك فعلیت وجود دارد و قوه محض نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر می‌گوییم در «الف» قوه «ب» هست، این قوه در ضمن فعلیت «الف» و در پناه علیت «الف» موجود است. پس اگر فعلیت «الف» نبود، این قوه وجود نداشت و فعلیت «الف» به منزله علت این قوه است. پس هر قوه‌ای

همراه يك فعلیت و در پناه يك فعلیت وجود دارد که نسبت آن فعلیت به این قوه، نسبت علت به معلول و به تعبیر دیگر نسبت «جزء العله» یا «شریکه العلة» به معلول است. پس فعلیت از این نظر بر قوه «تقدم بالعلیه» دارد» (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۲۲۱). حال آیا دولت، قوه مردم است و یا مردم، قوه دولت است؟ به نظر می‌آید که فعلیت از آن مردم است و بالقوه بودن دولت در فعلیت مردم است؛ پس به نوعی مردم تقدم بالعلیه و تقدم علی بر دولت دارد. بعد از شکل‌گیری دولت، بنابر اینکه مردم بر دولت تقدم بالعلیه داشته باشد؛ مقدم با متأخر معیت دارد و مقدم و متأخر از یکدیگر منفک نیستند. علت در وصف علیت‌اش به وجود معلول است. تقدم بالزمان، تقدم بالرتبه، تقدم بالطبع، تقدم بالعلیه و تقدم بالشرف هر کدام نوعی تشکیک‌اند که در کتاب‌های فلسفی و منطقی به تفصیل بدان پرداخته‌اند. از تقدم بالعلیه به تقدم بالذات و نیز تقدم بالجواهر نیز تعبیر کرده‌اند. به هر حال، می‌توان از مردم به جوهر بودن تعبیر کرد و از دولت به عرض؛ و تقدم جوهر بر عرض در حکمت متعالیه بدیهی است. جوهر بر عرض سالار است.

## ۲-۶. پیشین بالمرتبّه

ملاصدرا برای تقدم و تأخر بالمرتبّه، بیانی می‌دارد، به این صورت که یک مبدأ موجود و یا مفروض را در نظر می‌گیریم، هرکسی که به آن مبدأ موجود و یا مفروض نزدیک‌تر باشد، او تقدم بالمرتبّه دارد. همانطور که گفته می‌شود که بغداد قبل از کوفه است و این بر دو قسم است، یکی اینکه ترتیب در رتبه‌بندی به طبع باشد و دیگری به اعتبار و قرارداد باشد، رتبه به طبع باشد، مانند تقدم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان؛ و دومی که به قرارداد و اعتبار باشد، مثل تقدم صف پشت سر امام جماعت بر صف‌های بعدی؛ وقتی که مبدأ را محراب قرار می‌دهیم که صحیح در تقدم بالمرتبّه اعتباری متقدم با متأخر جابه‌جا شوند، یعنی مقدم متأخر شود. مثلاً اگر مبدأ را درب مسجد قرار بدهیم، صف آخر بر صف اول مقدم می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ج ۳، ص ۲۵۶). تقدم بالمرتبّه را اگر بالطبع بدانیم، تقدم ملت بر دولت، امری بدیهی خواهد بود؛ چون ملت در ایجاد دولت نقش علیت را ایفا می‌کند و به طبع، علت مقدم بر معلول است. اگر تقدم بالمرتبّه را با اعتبار بدانیم، این ملت است که دولت را اعتبار می‌کند و اعتبارکننده بر اعتبارشده تقدم بالمرتبّه دارد. مرتبه اعتبارکننده مقدم است که اگر اعتبارکننده نباشد، در واقع اعتبارشده‌ای وجود ندارد.

## ۳. پیشینی مردم و عرفان

واژه‌کاوان در معنای لغوی عرفان می‌نویسند: در لغت به معنی شناخت و دانستن بعد از نادانی و شناختن و معرفت حق تعالی است و به مفهوم خاص، یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود است. عرفان، مفهوم

عامی است که شامل تصوّف و سایر نحله‌ها نیز می‌شود. به عبارت دیگر، نسبت مابین تصوّف و عرفان به قول منطقیان، عموم و خصوص من‌وجه است. بعضی عرفان را جنبه علمی و ذهنی تصوّف می‌دانند و تصوّف را جنبه عملی عرفان (گوهرین، ۱۳۸۲). بحث از مردم‌سالاری در عرفان، مربوط به عرفان سیاسی و یا فلسفه عرفان سیاسی است. البته سالاری انسان در عرفان نظری و در عرفان عملی، روشن‌تر از فلسفه است. عرفان سیاسی در عین حال که به ظاهر توجه دارد، به باطن نیز عنایتی ویژه دارد و ظاهر و باطن را در پیوند هم می‌بیند. هر باطنی در ظاهر نمود دارد و هر ظاهری، دارای باطنی است. در ظاهر و باطن، مردم وجود پیشینی دارند. عرفان را که به عرفان نظری و عملی تقسیم می‌کنند با هر دو رویکرد، وجود حقیقی بر وجود اعتباری، وجود پیشینی دارد. مردم دارای وجود حقیقی و دولت، یک امر اعتباری است. پس دولت نسبت به مردم وجود پسینی دارد. با توجه به اینکه اکثر نخبگان و مخترعان بزرگ و نظریه‌پردازان سترگ و دانشمندان بزرگ در بین مردم هستند و انسان کامل در عرفان که جایگاه و اهمیت خاص دارد نیز در بین مردم است؛ دانشمندان، نخبگان، نظریه‌پردازان و واصلان، سالاران حقیقی هستی‌اند؛ دولت نیز نیروی انسانی خود را از مردم می‌گیرد. حال آیا سالاری از آن دولت است؟ و یا از آن مردم؟ مهم‌ترین بحث دانش عرفان بعد از خدا و اسماء و صفات الهی، انسان است و بر انسان، اهتمام خاص می‌ورزد. در رویکرد عرفانی، انسان مظهر حضرت حق، خلیفه‌الله و مسجود ملائکه‌الله است. انسان تجلی تامّ حضرت حق است و اگر انسان نبود؛ مظهر و تجلی آتمی برای حضرت حق نبود؛ پس انسان سالار نظام آفرینش است. انسانی که در نظام تکوین سالار است، به طریق اولی سالار در نظام تشریح خواهد بود؛ یعنی سالار در هست‌ها و نیست‌ها، سالار در باید‌ها و نبایدها نیز خواهد بود. قیصری، در معنای اصطلاحی عرفان می‌نویسد: تعریف عرفان، علم به خداوند سبحان از حیث اسماء، صفات، مظاهر او، احوال و احکام مبدأ و معاد است و نیز علم به حقایق عالم و نحوه رجوع آن به حقیقت واحدی که ذات احدی است و شناخت راه سلوک و تلاش برای رهایی نفس از تنگنای قیود جزئی و در نهایت، وصول به مبدأ نفس و پیدایش وصف اطلاق و کلیت برای آن. براساس تعریف قیصری، مسائل عرفان از این قرار است: چگونگی پیدایش کثرت (ربط عالم به حق و سیر نزولی آن)؛ بیان ظاهر اسماء و صفات؛ بیان نحوه بازگشت کثرت به وحدت (سیر صعودی عالم)؛ چگونگی بازگشت (سلوک)؛ که مورد چهارم به عرفان عملی مربوط است. عرفان، درباره دو مسئله اساسی بحث می‌کند: الف. توحید چیست؟، ب. موحد کیست؟؛ که موحد بودن از ویژگی‌های انسان است (قیصری، ۱۳۵۷: ص ۷). سالاری مردم را از عرفان نظری و عرفان عملی، به‌راحتی می‌توان اصطیاد کرد. با رویکرد عرفانی، دولت‌ها خادم و مردم مخدومند و دولت، خادم مردم است.

#### ۴. پیشینی مردم و عرفان نظری

عرفان نظری به دنبال شناخت بوده و به گزاره‌های عرفانی که سزاوار دانستن است، می‌پردازد. عرفان نظری مربوط به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان است. عرفان در این بخش مانند فلسفه است، ولی تفاوت‌هایی با فلسفه دارد از جمله:

الف: فلسفه، مبتنی بر اصول عقلی و عرفان، مبتنی بر مبانی و اصول کشفی است.

ب: از نظر فیلسوف، هم خدا اصالت دارد و هم غیرخدا؛ ولی خدا واجب‌الوجود و قائم بالذات است. اما غیرخدا ممکن‌الوجود و قائم بالغیر است. ولی از نظر عارف غیرخدا وجود ندارد. وجود، از آن خدا است و غیرخدا تجلیات و مظاهر حق هستند. خدا بود و غیرخدا نمود است.

ج: فیلسوف می‌خواهد جهان را فهم کند و کمال فیلسوف در این است که جهان را آنگونه که هست با عقل خود دریابد؛ ولی عارف می‌خواهد هستی را شهود کند و بدان برسد و در او فانی شود.

د: ابزار کار فیلسوف عقل، منطق و استدلال بوده و ابزار کار عارف، دل، مجاهده و تصفیه و تهذیب است.

عرفان نظری با تمام مسائلی که دارد می‌تواند در عرفان سیاسی به‌کار آید (دلیر، ۱۳۹۳).

فصوص ابن عربی در ۲۷ فص به سامان رسیده است و هر فصی به نام پیامبری نام‌گذاری شده است. فص اول را با «حکمت الهیه فی کلمه آدمیه» آغاز می‌کند. خوارزمی در دلیل نام‌گذاری فص به آدمیه، می‌نویسد: «... آدم چون مخلوق از برای خلافت بود و مرتبه او جامع جمیع مراتب عالم، پس آینه مرتبه الهیه آمد و قابلیت چنین ظهور نیست و در حقیقت مظهر «اسم‌الله» اوست ... و مراد به کلمه «روح» کلی است که مبدأ نوع انسانی و خلیفه حقیقی حضرت سبحانی و آینه جمال‌نمای ربانی اوست». آخرین فص، که فص ۲۷ است به «حکمت فردیه فی کلمه محمدیه» پرداخته و حکمت کلی را بیان کرده است. اهمیت انسان در عرفان نظری چنان است که آغاز کتاب فصوص ابن عربی، انسان و سرانجام آن نیز به بحث از انسان انجامیده است. کتاب به انسان شروع و به انسان پایان می‌یابد. دغدغه مهم مؤسس عرفان نظری، انسان است و کتابی را با عنوان «التدبیرات الإلهیه فی إصلاح المملکه الانسانیه» نوشته که در راستای همین دغدغه است و سالاری انسان با رویکرد عرفان نظری امر مفروض‌عنه است که می‌بایستی به مباحث انسان‌شناسی عرفان نظری رجوع کرد. مردم اگر سالار باشد و سالاری مردم جدی گرفته شود و آن را امر تکوینی بدانیم؛ نتیجه این دانایی، آن خواهد بود که هیچ صاحب قدرت سیاسی، جرأت نکند مردمی را تحقیر کند و یا منتی بدان‌ها نهد. بلکه بایسته و شایسته است که خدمت بی‌منت کند. چنین شناختی، پیامدهای نیکی خواهد داشت، مثل اینکه آزادی، تکریم و بزرگی مردم را امر تکوینی بدانیم که «گرمانا بنی آدم»، خدای سبحان، انسان را با کرامت خلق

کرده و او را گرامی داشته است. احدی حق ندارد که به کرامت انسان آسیبی برساند؛ چراکه اهانت بر انسان به جنگ خدا رفتن است.

### ۵. پیشینی مردم و عرفان عملی

سیر و سلوک عارفانه در عرفان عملی شکل می‌گیرد که روابط و وظایف انسان را با خودش، با جهان و با خدا بیان می‌کند. عرفان عملی، علم «سیر و سلوک» است. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کلّ ما یبعدها» (لیثی واسطی، ۱۳۷۷)؛ عارف کسی است که نفس خود را شناخته و از هرچه که آن را [از خدا] دور می‌کند، آزاد و پاکش گردانیده است. عرفان عملی دارای منازل است که برآیند طی کردن آن منازل، عبودیت و وصال حضرت حق است و انسان واصل، کمال یافته است. اولین منزل از منازل عرفانی، بیداری است؛ همانطور که تصوّر بیداری یک فرد صحیح است، بیداری عارفانه یک ملت نیز درست است، و مردم بیدار، سالار است. تمام بخش‌های کتاب «منازل السائرین» از بدایات تا نهایات برای این است که انسان را به سالاری حقیقی برساند که در این رویکرد، سالاری انسان و سالاری مردم در عبودیت و در اتصال به حضرت حق است. از خطاهای فاحش در اندیشه‌ها و فلسفه‌های سیاسی، مقدّم کردن امور و علوم اعتباری بر امور حقیقی، بی‌مهری نسبت به رویکرد عرفانی و حکمت متعالیه و دل‌خوش کردن به مفاهیم اعتباری است. به نظر می‌رسد که آنان معذورند چون حقیقت ندیدند و ره افسانه زدند. به قول حافظ:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

عامل این بی‌مهری به حکمت متعالیه و عرفان، ظاهرگرایی و ظاهربینی است.

«چون اهل جهان تمام ظاهر بینند / با مردم درویش بسی نشینند

گویند صواب این گروه است خطا / یا ربّ چه جفا پیشه و بدآینند»

(اشعری، ۱۳۷۴: ص ۳۴)

در پایان باید یادآور شد، مقاله حاضر ناظر به مقام ثبوت و یک بحث علمی است و کاری با مقام اثبات ندارد که آیا در خارج از ذهن، حکومتی براساس حکمت متعالیه و یا عرفان تشکیل یافته یا نیافته؟ ما بر این باوریم که حکومت مبتنی بر حکمت متعالیه و گزاره‌های عرفانی در وجود عینی شکل نگرفته و حداقل شکل‌گیری آن، محل تردید است.

## ۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر بر این بود که نشان دهد از بحث تقدم و تأخر و سبق و لحوق حکمت متعالیه و از رویکرد عرفان نظری و عملی، می‌توان برای اثبات مردم‌سالاری بهره برد و مردم‌سالاری را به اثبات رساند. مردم را با هر نوع و قسمی از اقسام تقدم و تأخر مورد مطالعه قرار بدهیم، مردم، مقدم و سابق بر دولت است و سالاری مردم، برآیند آفرینش و تکوینی است و یک امر اعتباری نیست. حال که سالاری مردم تکوینی است؛ سالاری‌شان در نظام تشریح به طریق اولویت خواهد بود. تقدم مردم بر دولت، تقدم بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالرتبه و... است. در مجموع، سه برداشت از مردم را یادآور شدیم: یکی برداشت سیاسی، دیگری برداشت فرهنگی، سوم برداشت جامع‌تر از سیاسی و فرهنگی که برداشت مختار وجودی بود و چه با رویکرد هستی‌شناسانه و چه با رویکرد چیستی‌شناسانه، مردم را مقدم بر دولت دانستیم. مردم در عرفان با رویکرد عرفان نظری و عرفان عملی، سالار است و وجود پیشینی بر دولت دارد. انسان خلیفه حضرت حق و نایب او است و نایب، از اوصاف منوب‌عنه برخوردار است که بایستی نایب، قول منوب‌عنه گوید و فعل او کند. پس در نظام آفرینش، انسان سالار ماسوی‌الله است؛ کما اینکه مسجود ملائکه، او است. حال با این ویژگی‌هایی که مردم دارد، یعنی مردم یک امر حقیقی از تک‌تک انسان‌ها است؛ لذا، سالار و سابق بر دولت و مخدوم است و سالاری مردم، امر اعطایی دولت‌ها نیست و دولت، یک امر اعتباری و خادم مردم است. پس، سالاری مردم را می‌توان با برهان، عرفان و قرآن، اثبات نمود که این رویکرد، پیامد خاصی نسبت به رفتار صاحبان قدرت سیاسی بر مردم خواهد داشت و مردم را مورد توجه جدی قرار خواهد داد.

## منابع

## قرآن کریم

- اشعری، عبدالحسین (۱۳۷۴). *دیوان امیرالمؤمنین امام علی (ع)*. قم: پیام اسلام.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *اسلام و محیط زیست*. محقق عباس رحیمیان. قم: انتشارات اسراء، چاپ پنجم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *ادب مقرران*. محقق محمد صفایی. قم: انتشارات اسراء، چاپ هفتم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵). *تسنیم*. محقق روح‌الله رزقی شهردی. قم: انتشارات اسراء، ج ۴۰.
- دلیر، بهرام (۱۳۹۳). *فلسفه عرفانی سیاسی*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹). *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۰۲ق). *مجموعه الرسائل التسعة*. قم: مکتبه المصطفوی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳). *المشاعر*. مترجم: امام‌قلی بن محمدعلی عمادالدوله. تهران: طهوری، چاپ دوم.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۷ق). *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*. بیروت: مؤسسة التاريخ العربی، ج ۲.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ج ۳.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۹). *خطوط کلی حکمت متعالیه*. تهران: سمت؛ مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- علی‌بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲). *فرهنگ سیاسی*. تهران: انتشارات آشیان.
- فدایی مهربانی، مهدی (۱۳۹۳). *حکمت، معرفت و سیاست در ایران*. تهران: نشر نی، ج ۱.
- قیصری، داوود بن محمود (۱۳۵۷). *رسالة التوحید و النبوة و الولاية (رسائل قیصری)*. تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: نشر انجمن حکمت و فلسفه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. محقق و مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: انتشارات دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ج ۸.
- گوهرین، صادق (۱۳۸۲). *شرح اصطلاحات تصوف*. انتشارات زوار، ج ۸.
- لیثی واسطی، کافی‌الدین ابوالحسن (۱۳۷۷). *عیون الحکم و المواعظ*. تحقیق: حسین حسینی بیرجندی. قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *مجموعه آثار*. تهران: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ج ۱۱-۱۲.
- معین محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی*. تهران: انتشارات گلی، چاپ دوم.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۹). *نقش شیعه در فرهنگ و تمدن ایران و اسلام، فیلسوفان و متکلمان*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- یوسفی‌راد، مرتضی (۱۴۰۱). *وجوه تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ج ۱.